



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه پنزدهم؛ دوشنبه ۱۳۹۱/۷/۱۷

۲. روایت حماد بن عیسی:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى رَفَعَهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَتَى بَعْدَ لِدْمِي قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ: اذْهَبُوا فَبِيعُوهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَادْفَعُوا ثَمَنَهُ إِلَى صَاحِبِهِ وَلَا تُقْرُوهُ عِنْدَهُ.^۱

دومین دلیلی که بر عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر اقامه شده، روایت حماد بن عیسی است که حضرت درباره‌ی عبد متعلق به کافری که مسلمان شده بود، دستور دادند به مسلمانان فروخته شود و ثمن آن به کافر پرداخت شود و آن عبد مسلمان را نزد کافر نگه ندارند.

بررسی سند روایت حماد بن عیسی

این روایت از لحاظ سند مرفوعه است؛ زیرا هم در کافی^۲ و هم در تهذیب دارد که محمد بن یحیی رفته عن حماد بن عیسی.

إن قلت: از آن جا که در سند شیخ، حماد بن عیسی واقع شده، از طریق تعویض اسانید یا به تعبیر دیگر ضم اسانید می توان تصحیح سند کرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، کتاب العتق، باب ۷۳، ح ۱، ص ۱۰۹ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۸۷.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۴۳۲.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى رَفَعَهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ...

قلت: در این روایت نمی‌توان از طریق ضمّ اسانید تصحیح سند کرد؛ زیرا:

اولاً: وقتی شیخ به کسی ابتداء سند می‌کند، از کتاب یا اصل او نقل می‌کند؛ زیرا در مشیخه‌ی تهذیب به این مطلب تصریح کرده و می‌فرماید: «و اقتصرنا من ایراد الخبر علی الابتداء بذكر المصنف الذی اخذنا الخبر من کتابه او صاحب الاصل الذی اخذنا الحدیث من اصله».^۱

بنابراین در صورتی می‌توان از طریق ضمّ اسانید مذکور در مشیخه تصحیح سند کرد که احراز کنیم حماد بن عیسی نیز این روایت را در کتاب یا اصلش آورده است، پس اگر در کتاب یا اصلش این روایت موجود نباشد، بلکه از روایاتی باشد که هرچند حماد بن عیسی نقل کرده، ولی در کتاب یا اصلش ذکر نکرده، نمی‌توان از طریق سند مذکور در مشیخه تصحیح کرد؛ زیرا آن سند مربوط به کتاب یا اصل محمد بن عیسی است؛ نه جمیع آنچه از حماد بن عیسی - حتی در غیر کتاب و اصل او - نقل شده است. بلکه اگر شیخ رحمته در کتاب الفهرست بگوید به جمیع کتب و روایات حماد بن عیسی سند صحیح دارم، می‌توان از آن طریق تصحیح کرد.

ثانیاً: جناب شیخ در مشیخه اصلاً سندی به حماد بن عیسی ارائه نکرده و در الفهرست^۲ نیز فقط سه کتاب از ایشان نام برده و سند به این سه کتاب را نقل می‌کند؛ نه به جمیع آنچه از حماد بن عیسی نقل شده و به تعبیر دیگر نگفته «اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته» و ممکن است این روایت در این سه کتاب حماد بن عیسی نباشد و جزء روایاتی باشد که حماد بن عیسی نقل کرده اما در کتبش ذکر نکرده است. علاوه بر آن که سند شیخ به کتب حماد بن عیسی در الفهرست نیز ناتمام است؛ چون دو طریق ارائه می‌کند که در طریق اول ابن بَطَّه^۳ و در طریق دوم ابن ابی جید و ابی القاسم الکوفی^۱ و اسماعیل بن سهل^۲ قرار دارند که هیچ کدام توثیق ندارند.

۱. تهذیب الأحکام، المشیخه، ص ۴.

۲. الفهرست، ص ۶۱:

حماد بن عیسی الجهنی غریق الجحفة ثقة، له کتاب النوادر و له کتاب الزکاة، و کتاب الصلاة، أخبرنا بها عدة من أصحابنا عن أبی المفضل عن ابن بَطَّه عن أحمد بن أبی عبد الله عن أبيه عن حماد. و رواه ابن بَطَّه عن أحمد بن محمد بن عیسی عن عبد الرحمن بن أبی نجران، و علی بن حدید عن حماد بن عیسی.

و أخبرنا بها ابن أبی جید عن ابن الولید عن الصفار عن محمد بن أبی الصهبان عن أبی القاسم الکوفی عن إسماعیل بن سهل عن حماد.

۳. رجال النجاشی، ص ۳۷۲:

محمد بن جعفر بن أحمد بن بَطَّه المؤدب، أبو جعفر التمی، كان كبير المنزلة بقم، كثير الأدب و الفضل و العلم (العلم و الفضل)، يتساهل فی

بررسی دلالت روایت حماد بن عیسی

این روایت علاوه بر ضعف سند، دلالتی بر این که کافر نمی‌تواند مالک عبد مسلم شود ندارد، بلکه فقط می‌فرماید قهراً علیه فروخته می‌شود و این بدین معناست که فی‌الجمله مالک می‌شود؛ چون «لابیع الافی ملک» ولی اقرار بر آن ملکیت نمی‌شود، پس این که اصلاً نتواند مالک شود از این روایت استفاده نمی‌شود. بله از لحاظ حرمت تکلیفی می‌توان استفاده کرد جایز نیست؛ زیرا روایت بیان می‌فرماید عبد کافری اگر مسلمان شد، نباید در تملک کافر باقی بماند، بلکه باید به مسلمانان فروخته شود، پس به طریق اولی دلالت می‌کند عبدی که مسلمان است نباید ملک کافر شود؛ چون نمی‌توان ملتزم شد شارع اجازه داده عبد مسلمان به کافر فروخته شود، آن‌گاه اگر فروخته شد باید آن عبد را از کافر گرفته و قهراً علیه به مسلمانان فروخت، ولی از لحاظ حرمت وضعی منوط به آن است که بگوییم نهی در معاملات موجب فساد است.

۳. روایت معروف «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه»:

این روایت علاوه بر آن که برای عدم جواز بیع مصحف به کافر استدلال شده، می‌تواند دلیل بر عدم جواز بیع عبد مسلم به کافر نیز باشد.

البته این روایت دارای ابهاماتی است که استدلال به صرف این روایت را مشکل می‌کند، از جمله این که آیا برتری اسلام به نحو مطلق است؟ آیا برتری اسلام به معنای برتری علی الاطلاق مسلمانان نیز هست که نتیجه بگیریم پس کافر نمی‌تواند مالک عبد مسلمان شود؟ یا در مورد بیع مصحف به کافر، آیا به صرف ملکیت و سیطره‌ی کافر بر یک فرد از قرآن، صدق می‌کند که کفر بر اسلام علو پیدا کرده است؟!

پس دلالت این روایت فی‌نفسها بر مدعا مشکل است ولی قرائنی وجود دارد که از آن استفاده می‌شود مقصود از «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» علو علی الاطلاق است. البته علو تشریحی نه تکوینی؛ چون می‌دانیم در بعضی موارد اسلام از کفار و مشرکین ضربه خورده - علو تکوینی ان شاء الله در زمان ظهور امام

الحديث، و یعلق الأسانید بالإجازات، و فی فهرست ما رواه غلط کثیر. و قال ابن الولید کان محمد بن جعفر بن بطة ضعيفا مخطا فیما یسنده.

۱. در هیچ یک از امهات رجالی ترجمه‌ای از ابی القاسم الکوفی ذکر نشده است.

۲. همان، ص ۲۸:

إسماعیل بن سهل الدهقان ضعفه أصحابنا له کتاب، أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا محمد بن جعفر بن بطة قال:

حدثنا أحمد بن محمد بن خالد قال: حدثنا أبي عن إسماعيل.

زمان علیه السلام تحقق یافته و «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱ به منصفی ظهور خواهد رسید - بنابراین با وجود قرائن می‌توانیم بگوییم همین مقدار که اسلام در ضمن یک مسلمان مجسم شده، بر کفری که در ضمن یک کافر مجسم شده برتری دارد، پس هر مسلمانی بر هر کافری علی الاطلاق علو و برتری دارد. این قرائن عبارتند از:

قرائنی بر اراده‌ی اطلاق در «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه»

الف: روایاتی در مورد بلند شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل جنازه‌ی یهودی تا بالای سر حضرت قرار نگیرد:

این روایات را صاحب وسائل علیه السلام در بابی با عنوان «بَابُ عَدَمِ اسْتِحْبَابِ الْقِيَامِ لِمَنْ مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَنَازَةً يَهُودِيٍّ» ذکر کرده است.

- صحیح‌هی زرارۀ:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَمَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ فَقَامَ الْأَنْصَارِيُّ وَلَمْ يَقُمْ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَعَدْتُ مَعَهُ وَلَمْ يَزَلِ الْأَنْصَارِيُّ قَائِمًا حَتَّى مَضَوْا بِهَا ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: مَا أَقَامَكَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يَفْعَلُ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَاللَّهِ مَا فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَلَا قَامَ لَهَا أَحَدٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ قَطُّ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: شَكَّكْتَنِي أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ كُنْتُ أَظُنُّ أَنِّي رَأَيْتُ.^۲

زراره می‌گوید در محضر امام باقر علیه السلام بودم و مردی از انصار هم نزد حضرت بود تا این که جنازه‌ای از آنجا تشییع کردند و آن مرد انصاری قیام کرد، ولی امام باقر علیه السلام قیام نفرمودند، من هم همراه حضرت نشستم [و بلند نشدم] آن مرد انصاری هم چنان ایستاده بود تا آن که آنان رد شدند و رفتند، سپس او هم نشست. حضرت به او فرمودند: چرا بلند شدی؟ عرض کرد: من دیدم که امام حسین علیه السلام این چنین کردند [و من در این کار به ایشان اقتدا کردم]. امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم! امام حسین علیه السلام چنین نکردند و هیچ یک از ما اهل بیت هرگز برای جنازه

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳ و سوره‌ی صف، آیه‌ی ۹: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

و سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۸: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، تنمۀ کتاب الطهارة، ابواب الدفن و مایناسبه، باب ۱۷، ح ۱، ص ۱۶۹ و الکافی، ج ۳، ص ۱۹۱.

قیام نکرده است! مرد انصاری عرض کرد: اصلحک الله، مرا به شک انداختید، گمان می‌کردم که این طور دیدم.

این روایت گرچه دلالت بر مدعا ندارد، ولی زمینه‌ای برای فهمیدن درست روایت بعدی ایجاد می‌کند.

– روایت منی الحنات:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَمَرَّتْ عَلَيْهِ جَنَازَةٌ فَقَامَ النَّاسُ حِينَ طَلَعَتِ الْجَنَازَةُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَرَّتْ جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى طَرِيقِهَا فَكَرِهَ أَنْ تَعْلُوَ رَأْسُهُ جَنَازَةَ يَهُودِيٍّ فَقَامَ لِذَلِكَ.
و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَتَرَكَ قَوْلَهُ فَقَامَ لِذَلِكَ.^۱

منی الحنات از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: امام حسین علیه السلام جایی نشسته بودند که جنازه‌ای از آن‌جا تشییع کردند، مردم تا جنازه را دیدند بلند شدند، امام حسین علیه السلام فرمودند: [این که شنیده‌اید رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل جنازه بلند شدند، این بود که] جنازه‌ی یهودی می‌گذشت و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن راه بودند و مکروه داشتند که جنازه‌ی یهودی بالاتر از سر حضرت باشد به همین خاطر بلند شدند.

امام حسین علیه السلام با این کلام به آن مردمانی که در مقابل جنازه ایستادند، اعتراض کردند و فرمودند آن چیزی که درباره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌اید که در مقابل جنازه بلند شدند، مربوط به جنازه‌ی یهودی بوده که نمی‌خواستند بالاتر از سر حضرت باشد و همین مقدار علو جنازه‌ی یهودی را مکروه می‌دانستند.

– روایت الحسین بن علوان:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا وَمَعَهُ أَصْحَابٌ لَهُ فَمَرَّ بِجَنَازَةٍ فَقَامَ بَعْضُ الْقَوْمِ وَ لَمْ يَقُمْ الْحَسَنُ فَلَمَّا مَضَوْا بِهَا قَالَ بَعْضُهُمْ: أَلَا قُمْتَ عَافَاكَ اللَّهُ فَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُومُ لِلْجَنَازَةِ إِذَا مَرُّوا بِهَا عَلَيْهِ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَّةً وَاحِدَةً وَ ذَلِكَ أَنَّهُ مَرَّ بِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ وَ كَانَ الْمَكَانُ ضَيْقًا فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ كَرِهَ أَنْ تَعْلُوَ رَأْسُهُ.^۲

حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پدرشان امام باقر علیه السلام فرمودند: امام

۱. همان، ح ۲ و الکافی، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. همان، ح ۳، ص ۱۷۰ و قرب الاسناد، ص ۸۲.

حسن^۱ همراه اصحاب در جایی نشسته بودند که جنازه‌ای را تشییع کردند، بعضی با دیدن جنازه قیام کردند، ولی امام حسن^{علیه السلام} قیام نکردند. بعد از این که جنازه رد شد بعضی به حضرت عرض کردند چرا قیام نکردید در حالی که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} برای جنازه وقتی عبور می‌کرد قیام می‌فرمودند؟ امام حسن^{علیه السلام} فرمودند: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فقط یک بار قیام فرمودند آن هم وقتی که جنازه‌ی یهودی می‌گذشت و جا تنگ بود، پس حضرت قیام فرمودند و دوست نداشتند جنازه‌ی یهودی بالاتر از سرشان باشد.

این روایت از لحاظ سند به خاطر الحسین بن علوان جای کلام است.

این دو روایت مؤید آن است که «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» اطلاق دارد و حتی جنازه‌ی یهودی نباید علو بر مسلمان داشته باشد.

ب: روایاتی که سفارش به عدم مساوات در مجلس با کفار حتی در محکمه می‌کند.

روایاتی که دستور به عدم مساوات در مجلس با کفار می‌دهد، می‌تواند قرینه باشد بر این که «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» اطلاق دارد. از جمله‌ی این روایات است روایتی که بیان می‌کند امیرالمؤمنین^{علیه السلام} وقتی برای اقامه‌ی دعوا علیه کافری به محکمه تشریف بردند، در کنار قاضی نشستند و فرمودند: اگر خصم من مسلمان بود در کنار او می‌نشستم، ولی او نصرانی است و باید جایش پست‌تر باشد.

این روایت روایت معروفی است که عامه^۲ نقل کرده‌اند و در کتاب *الغارات* ابراهیم بن محمد الثقفی^۳ نیز ذکر شده و علامه‌ی مجلسی هم در *بحار الانوار* از *الغارات* نقل می‌کند:

وَ [كِتَابُ الْغَارَاتِ، لِابِرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ] عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ

۱. شاید امام حسین^{علیه السلام} مراد باشد که در روایت قبل ذکر شد.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، ج ۱۶، ص ۳۶؛ *الدمشقی*، ابن کنیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۴؛ *السیوطی*، *تاریخ الخلفاء*، ص ۷۱؛ *العسقلانی*، *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۳۴۲؛ ابن اثیر الجزری، *الکامل*، ج ۳، ص ۲۰۱؛ *الهیتمی*، ابن حجر، *الصوائق المحرقة*، ص ۷۸ و سلیمان القندوزی البلخی، *ینابیع المودة*، ص ۲۹۰.

۳. *رجال النجاشی*، ص ۱۶.

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی أصله کوفی، و سعد بن مسعود أخو ابی عبید بن مسعود عم المختار و ولاء امیر المؤمنین^{علیه السلام} المدائن، و هو الذی لجأ إليه الحسن^{علیه السلام} یوم سباط. و انتقل أبو إسحاق هذا إلى أصفهان و أقام بها، و کان زیدیا أولاً ثم انتقل إلینا و یقال: إن جماعة من القمیین كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه و سألوه الانتقال إلى قم، فأبى، و کان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل کتاب المعرفة، و فیه المناقب المشهورة و المثالب، فاستظمه الكوفیون و أشاروا علیه بأن یترکه و لا یخرجه، فقال: أى البلاد أبعد من الشيعة فقالوا: أصفهان، فحلف لا أروى هذا الكتاب إلا بها فانتقل إليها و رواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فیه. و له مصنفات كثيرة ...

عَنْ سَالِمِ الْجُعْفِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: وَجَدَ عَلِيٌّ عليه السلام دِرْعًا لَهُ عِنْدَ نَصْرَانِيٍّ^١ فَجَاءَ بِهِ إِلَى شُرَيْحٍ^٢ يُخَاصِمُهُ إِلَيْهِ، [فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ] ذَهَبَ يَتَنَحَّى، فَقَالَ: مَكَانَكَ. وَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ وَقَالَ: يَا شُرَيْحُ أَمَا لَوْ كَانَ خَصْمِي مُسْلِمًا مَا جَلَسْتُ إِلَيْهَا مَعَهُ، وَ لَكِنَّهُ نَصْرَانِيٌّ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كُنْتُمْ وَإِبَائَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَأَلْجِئُوهُمْ إِلَى مُضَاتَّتِهِ [مَضَائِقِهِ]، وَصَعَّرُوا بِهِمْ كَمَا صَعَّرَ اللَّهُ بِهِمْ فِي غَيْرِ أَنْ تَظْلِمُوا ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: إِنَّ هَذِهِ دِرْعِي لَمْ أَبِعْ وَلَمْ أَهَبْ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: مَا الدِّرْعُ إِلَّا دِرْعِي، وَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدِي بِكَاذِبٍ^٣.

فَالْتَمَتَ شُرَيْحٌ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ مِنْ بَيِّنَةٍ؟ قَالَ: لَا. فَقَضَى بِهَا [شُرَيْحٌ] لِلنَّصْرَانِيِّ. [فَأَخَذَهَا النَّصْرَانِيُّ] فَمَشَى هُنَيْئَةً ثُمَّ أَقْبَلَ، فَقَالَ: أَمَا أَنَا فَأَشْهَدُ أَنْ هَذِهِ أَحْكَامُ النَّبِيِّينَ، [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] يَمْشِي إِلَى قَاضِيهِ وَ قَاضِيهِ يَقْضِي عَلَيْهِ! أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، الدِّرْعُ وَاللَّهُ دِرْعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: أَمَا إِذَا أَسْلَمْتَ فَهِيَ لَكَ وَحَمَلَهُ عَلَى فَرَسٍ. قَالَ الشَّعْبِيُّ وَ أَخْبَرَنِي مَنْ رَأَاهُ يُقَاتِلُ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام الْخَوَارِجَ فِي النَّهْرَوَانَ^٤.

شعبي می گوید حضرت علی عليه السلام زره شان را نزد یک مرد نصرانی یافتند و به همین خاطر برای اقامه دعوا او را نزد قاضی شریح بردند تا قضاوت کند. شریح وقتی حضرت را دید، کنار رفت، ولی حضرت به او فرمودند: در جای خودت باش و در کنار شریح نشستند و فرمودند: ای شریح! اگر خصم [و طرف دعوا] من مسلمان بود، کنار او می نشستم [چون متخاصمین باید مساوی باشند] و لکن او نصرانی است و رسول الله ﷺ فرمودند: اگر شما

١. در بعضی نقل‌ها «یهودی» دارد. (الانغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ١٦، ص ٣٦).

٢. شریح بن الحارث الکندی منصوب از طرف عمر برای قضاوت در کوفه بود که تا زمان عبدالملک بن مروان و حجاج به مدت شصت سال قضاوت کرد.

امیرالمؤمنین عليه السلام وقتی به حکومت رسیدند خواستند شریح را بر کنار کنند و به نقل کشف الغمّه به او فرمودند: «عزب ذهنک و علت سنک و ارتشی ابنک» یعنی فهم و عقل تو دیگر رفته و سنت بالا رفته و پسر تو هم رشوه گرفته [پس صلاحیت برای قضاوت را نداری] ولی مردم در مقابل این تصمیم حضرت مقاومت کردند و گفتند شریح منصوب عمر بوده و در زمان عثمان هم قاضی بوده! تا جایی که حضرت مجبور شدند و مصلحت را بر ابقاء او دیدند، اما به شریح فرمودند: هیچ حکمی را تنفیذ نکن، مگر این که به من عرضه کنی و فقط در این حدّ توانستند شریح را کنترل کنند.

٣. در مصدر (الغارات) «و ما امیرالمؤمنین عندی بکاذب» دارد و در هیچ یک از نسخ الغارات «الا بکاذب» ندارد، فقط علامه مجلسی در بحار که در دو جا این روایت را آورده، در یکی «الا بکاذب» نقل کرده است.

اگر «الا بکاذب» باشد که معنا واضح است، ولی بعید است که مرد نصرانی جرأت کرده بگوید امیرالمؤمنین عليه السلام نعوذ بالله دروغ می گوید و اگر «بکاذب» باشد؛ یعنی این زره، زره من است هر چند که نمی گویم امیرالمؤمنین عليه السلام کاذب است. امیرخانی

٤. بحار الأنوار، ج ٣٤، ص ٣١٦ و ج ١٠١، ص ٢٩٠ و الغارات، ج ١، ص ١٢٤.

[مسلمانان] و آنان [کفار] در یک طریق بودید، آنها را به جای تنگ هدایت کنید و آنها را کوچک کنید، همان‌طور که خداوند آنها را کوچک کرده، بدون آن که ظلم کنید [یعنی دیگر در حقی که خداوند برای آنها قرار داده ظلم نکنید] سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: این زره [که در دست نصرانی است] زره من است؛ نه آن را فروخته‌ام و نه هبه کرده‌ام. نصرانی هم گفت: این زره من است [هرچند نمی‌گویم] امیرالمؤمنین دروغ می‌گوید. شریح رو به امیرالمؤمنین کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا بینه‌ای دارید؟ فرمودند: خیر ندارم، پس شریح حکم کرد که زره برای نصرانی باشد. مرد نصرانی زره را گرفت و اندکی رفت، سپس برگشت و گفت: من شهادت می‌دهم این احکام پیامبران است، امیرالمؤمنین پیش قاضی خود می‌آید و قاضی علیه امیرالمؤمنین قضاوت می‌کند! پس شهادت به وحدانیت خدا و به رسالت محمد رسول الله می‌دهم [و مسلمان شد] و قسم به خدا این زره شماست یا امیرالمؤمنین! حضرت هم فرمودند: حالا که مسلمان شدی زره مال خودت باشد^۲ و او را بر اسبی سوار کرد. شعبی می‌گوید: کسی که آن مرد نصرانی را دیده بود به من خبر داد که در جنگ نهروان دیدم همراه علی علیه السلام علیه خوارج می‌جنگید.^۳

پس در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را نقل فرمودند که می‌فرمایند: «إِذَا كُنْتُمْ وَايَاهُمْ فِي طَرِيقٍ فَالْجُتُوهُمْ إِلَى مَضَائِقِهِ [مَضَائِقِهِ]، وَصَغُّوا بِهِمْ كَمَا صَغَّرَ اللَّهُ بِهِمْ فِي غَيْرِ أَنْ تَظْلُمُوا» و در نقل عامه آمده - کما این که در کتب شیعه هم شیخ طوسی رحمته الله در المبسوط، [قطب راوندی رحمته الله در الدعوات] و ابن ادریس رحمته الله در السرائر به طور جداگانه؛ نه در ضمن روایت نصرانی نقل کرده‌اند - که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد اهل ذمه فرمودند «لا تبدءوهم بالسلام و اضطروهم إلى أضييق الطرق و لا تساوهم في المجالس»^۴ - و امیرالمؤمنین علیه السلام از این کلام رسول الله صلی الله علیه و آله استفاده کردند حتی در مجلس قضاء هم نباید کافر با مسلمان

۱. در نقل عامه دارد که حضرت، قنبر و امام حسن علیه السلام را شاهد آوردند که شریح شهادت امام مجتبی را به خاطر فرزند حضرت بودن به عنوان شاهد نپذیرفت!

۲. در بعضی نقل‌ها آمده حضرت علاوه بر زره، اسبی را هم به او هدیه کردند و مقداری پول نیز به او دادند.

۳. در بعضی نقل‌ها آمده که در جنگ صفین به شهادت رسید. (الآغانی، ج ۱۶، ص ۳۶)

۴. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۴۷۴:

و روی عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال فی أهل الذمة: لا تبدءوهم بالسلام، و اضطروهم إلى أضييق الطرق و لا تساوهم فی المجالس.

✓ المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۴۵:

و روی عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال فی أهل الذمة: لا تبدءوهم بالسلام و اضطروهم إلى أضييق الطرق.

✓ الدعوات للراوندی، ص ۲۲۷:

و قال صلی الله علیه و آله فی أهل الذمة: لا تساوهم فی المجالس و لا تعودوا مریضهم و لا تشیعوا جنازتهم و اضطروهم إلى أضييق الطريق فإن سبواکم فأضربوهم و إن ضربوکم فاقتلوهم.

استواء در مجلس داشته باشد با این که اگر هر دو مسلمان بودند یا هر دو کافر بودند، بر قاضی لازم بود علاوه بر عدالت در حکم، حداقل استجاباً بین آنها حتی در نظره و لحظه مساوات قرار دهد؛ یعنی در نگاه و مقدار نگاه و ملاحظه کردن، هم چنین در ابتداء به سلام و هر آن چیزی که احترام حساب می شود هم باید مساوات قرار دهد.

پس این روایات این زمینه را به ما می دهد و قرینه می شود بر این که «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» اطلاق دارد و همه جا باید اسلام و مسلمانان بر کفر و کافران علو و برتری داشته باشند.

ج: فهم فقهاء در طول تاریخ مبنی بر عموم و اطلاق علو.

فهم فقهاء در طول تاریخ فقه بر این که اسلام و مسلمین باید علی الاطلاق علو و برتری نسبت به کفر و کافران داشته باشند هم می تواند قرینه و زمینه ساز استفاده ی عموم^۱ از روایت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» باشد.

۱. برخی از موارد تمسک به روایت در کلمات قدما این چنین است:

✓ الخلاف، ج ۴، ص ۲۳:

لا یرث الکافر المسلم بلا خلاف و عندنا: أن المسلم یرث الکافر قریبا کان أو بعیدا ...
دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم و أيضا قول النبی ﷺ: «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه».

✓ همان، ج ۶، ص ۴۱۸:

إذا دبر الکافر عبده، فأسلم العبد، فان رجع فی تدبیره بیع علیه بلا خلاف، و ان لم یرجع فی تدبیره بیع علیه ...

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم علی أن العبد إذا أسلم فی ید الکافر أعطی ثمنه، و أيضا قوله ﷺ: «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه»

✓ المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۱۳۰:

إذا اشتری عبدا مطلقا فخرج کافرا أو مسلما لم یکن له الخيار لأنه لم یشرط أحد الأمرین ... و إن شرط أن یكون کافرا فخرج مسلما کان له الخيار عند قوم، و الأولى أن لا یكون له الخيار لقوله ﷺ: «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه».

✓ المهذب (لابن البراج)، ج ۱، ص ۳۹۵:

و إذا اشتری جاریة و لم یشرط انها بکرا و ثیب فخرجت ثیبا أو بکرا لم یکن له خيار ... و ان شرط کافرا فخرج مسلما لم یکن له خيار، و قال بعض الناس له الخيار لأنه بخلاف ما شرط.

و الذی ذکرناه أصح لقول رسول الله ﷺ: «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه».

✓ جواهر الفقه، ص ۵۱:

مسألة: إذا ملک الذمی عرصه و أراد ان یبنی فیها دارا، هل یجوز له رفع بنائه علی بناء المسلمین أم لا؟

الجواب: لا یجوز له رفع بنائه ذلک علی بناء المسلمین، و ان ساوی بیته و بین بناء المسلمین کان علیه ان ینقصهم عن ذلک، لقول رسول الله ﷺ:

«الإسلام یعلو و لا یعلی علیه».

✓ غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، ص ۲۱۰:

و یرخرج علی ذلک [جواز البیع] أيضا شراء الکافر عبدا مسلما، بدلیل ما قدمناه من الإجماع و نفی الدلیل الشرعی، و أيضا قوله تعالی ﴿وَلَنْ

به عنوان مثال می‌فرمایند در عقد ذمه باید شرط شود که کفار خانه‌هایشان مسلط بر خانه‌های مسلمانان نباشد، و بعضی شرط می‌کردند در بازار اگر مسلمانی دوره‌گرد و دست فروش باشد، هیچ کافری حق ندارد دکه و حجره داشته باشد و اگر دکه داشته باشد، حق ندارد در مکان بالایی قرار بگیرد تا مسلمانی که از او خرید می‌کند در محل پایین‌تری باشد! یا حتی تا این اواخر در برخی مناطق این‌چنین بود که وقتی اهل ذمه سوار بر مرکبی می‌شدند باید هر دو پایشان را یک طرف مرکب قرار می‌دادند - نه این‌که دو طرف مرکب قرار دهند - به خاطر این‌که تا مسلمانی را دیدند پیاده حرکت می‌کند سریعاً به پایین بپرند تا مبادا علوی بر مسلمانان داشته باشند!

در میان مرکب‌ها، سوار شدن بر اسب را منع می‌کردند؛ چون اسب به هر حال یک نوع مرکب فاختری بود و حتی نقل می‌کنند یکی از میسیونرها^۱ یا دیگر وابستگان کنسولگری انگلیس که سوار بر اسب شده بود و با اسب وارد مدرسه‌ی علمیه شده بود - و قاعدتاً تعمد داشته است - مردم او را گرفته و کتک مفصلی به او زدند.

این را خود نیز شاهد بوده‌ام و تا این اواخر بوده که پیرمردهای یهودی بعضی رسوماتی را که برای اهل ذمه وضع شده بود رعایت می‌کردند مثلاً در شهر ما (یزد) همیشه پیش‌بند می‌بستند - مانند بچه‌ها که در هنگام غذا خوردن می‌بندند و شاید خودشان هم نکته‌اش را نمی‌دانستند - دلیلش این بود که آن زمان‌ها که عقد ذمه با آن‌ها می‌بستند شرط می‌کردند که باید لباسشان متمایز از مسلمانان باشد و حتی زنان زرتشتی که لازم بود حجاب داشته باشند، حجابشان در مناطق ما کاملاً متفاوت با حجاب زنان مسلمان بود!

این‌ها شواهدی بود بر این‌که بتوانیم استفاده‌ی اطلاق از روایت شریفه‌ی «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه» کنیم. اما آیا این قرائن برای استفاده‌ی اطلاق از این روایت کافی است یا خیر، باید هر یک را بررسی کنیم.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» لَأنه عام في جميع الأحكام، و يحتج على المخالف بما رووه من قوله ﷺ: «الإسلام يعلو و لا يعلی علیه».

۱. به عضو یک هیئت مذهبی اعزامی به ویژه کسی که برای تبلیغ مسیحیت به کشورهای دیگر می‌رود (میسوینور = Missionnaire) گفته می‌شود.